

از طریقت حاتمی  
تا  
پیشه‌های هرایی

تصحیح و اهتمام  
نجیب مایل هروی

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم

## نکته‌هایی دربارهٔ این مجموعه

درست است که آراء خانقاهی و عرفانی دوره‌های متأخر به علی‌گونه‌گون، از جلوه‌های انگیزنده و موجهای جوشندهٔ خانقاهها و خانقاهیان پیش از مغول، و حتی تا هشتصد هجری، تهی و بی‌بهره می‌نماید، ولیکن قدر مسلم این است که آراء خانقاهی خراسان و بطور عموم عرفان اسلامی، خاصه تا ۸۰۰ هـ. — بلکه با رمق کمتر تا واپسین سالهای سدهٔ نهم هجری، عموماً در حیات معنوی و مادی شرق و غرب جهان اسلام، و خصوصاً در جهان‌بینی و شناخت شرق اسلام، چونان ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان و آسیای صغیر سهمی چشمگیر و انکارناپذیر داشته است. البته این سخن بدیهی و معلوم نه به آن معناست که همهٔ وجوه عرفان و آراء خانقاهی و صوفیانه را در درازنای نهصد سال مزبور، بتوان از نظر تفکر و اندیشه‌های نوین معنوی و پسندها و ارزشهای مادی جدید تأیید کرد و پذیرفت، بلکه مقصود این است که آراء مورد بحث در هر دوره‌ای، دارای وجوهی مفید و سازنده، و توأم با خواسته‌های باطنی و ظاهری مردمانی بوده است که با آن، روزگارشان را می‌گذرانیده‌اند، و نیز وجوهی داشته است که به لحاظ نقد علمی — یعنی سنجش ارزشها به‌گونه‌ای که مقارن و مطابق با پسندهای عصر خودش باشد — نه تنها به روزگار ما غریب می‌نماید و عجیب، و ازجمله باورهای عوامانه، بلکه در عهد خود هم مورد ردّ متفکران، و حتی مورد طرد خود خانقاهیان بوده است، اما از واپسین سالهای سده هشتم هجری، همچنان که جمیع شئون علمی به‌نحوی به سستی و رکود دچار شد، بطبع آراء صوفیانه و خانقاهی نیز از آن بی‌بهره نماند و گرفتار عصبیت و مذهب‌گویی شد، و از سده نهم به بعد در نظام خانقاهی سائقه‌ها و انگیزه‌هایی که اصالت‌آفرین باشد، روی ننمود، و جای نقد و نظر را ادعا و بغض فراگرفت، تا آنگاه که نسیم تمدن فرنگ همراه با بادِ ناموافق غرب و شرق سیاسی وزیدن گرفت، و باد شرطهٔ خانقاهیان که چندسالی از

فرونسستن آن می‌گذشت، تحقیقات و پژوهشهای محققان نشسته در کشتی آراء خانقاهی را به ساحل نرسانیده، وامانده کرد، بطوری که هرچند در روزگار حاضر «معلومات» ما در زمینه نظام خانقاهی کم نیست ولیکن بدون تردید «مجهولات» ما در پیرامون خانقاهیان و آثارشان بیشتر از معلومات ماست. به همین جهت است که حسن و قبح و پسندیده و ناپسندیده خانقاهها، با جزئیات آنها شناخته نیست، و نگارشهای انتقادی و تحقیقات دانشگاهی به زبان فارسی، در این باره از شمار انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند.

این تقیصه برطرف نمی‌شود مگر آنکه نگارشهای خانقاهی — اعم از اصیل و ناصیل و پخته و ناپخته آنها — از هیأت نسخه‌های خطی — که بر اثر فترات سیاسی و اقتصادی در چهارگوشه جهان پراکنده شده است — بدر آورده شود و با آرایشهای انتقادی عرضه گردد و با کلک نقد و بررسی محققان برگرفته شود. مجموعه حاضر — که چهار بهره از هفت بهره آن، و شاید چهار قسمت از هفت قسمت آن تاکنون مورد نقد و نظر محققان قرار نگرفته، بلکه ناشناخته مانده — به همین منظور فراهم آمده است که اینک به اختصار به معرفی آن توجه می‌دهم:

#### ۱. مناقب حاتمی جوینی

نخستین رساله این مجموعه، نگاشته‌ای است در غایت ناشناختگی و گمنامی، که مرحوم استاد مینوی<sup>۱</sup> و به تبع او، فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی، آن را «مناقب حاتمی جوینی» نامیده‌اند. در نگاشته مزبور از سیرت، چگونگی سیر و سلوک، برخی از اقوال همه‌پسند، و پاره‌ای از آثار منظوم، چند نامه و مکتوب، احوال خاندان، مریدان و خلیفگان، و وصایای شیخ ضیاءالدین ابوبکر فرزند ابوالعلاء حاتمی جوینی یاد شده و یا نقل گردیده که مجموع آنها را لاقلاً نگارنده این سطور در هیچ‌یک از منابع عصری و متأخر ندیده و نیافته است.

آنچه محقق می‌نماید این است که اوج آوازه و شهرت این خاندان در قلمرو عرفان و نظام خانقاهی خراسان — که به فارس و کرمان و آذربایجان و برخی از سرزمینهای عربی چون عراق و حجاز و غیره نیز رسیده بوده و در آنجا هم پیروانی داشته‌اند — در نیمه دوم

۱. مرحوم استاد مجتبی مینوی در ظهر نسخه رساله مذکور نوشته است: «مناقب شیخ ضیاءالدین ابوبکر حاتمی — برای دانشگاه طهران عکس گرفته شد. مجتبی مینوی».



صحنه‌ای از دستبوسی و ارادت به شیخ؛ سلطان مغول در حضور سلطان خانقاه

## مناقبِ حاتمی جوینی

احوال، اقوال و آثارِ

شیخ ضیاءالدین ابوبکر حاتمی جوینی

## تمهید

تصوّف و پسندهای خانقاهی خراسان، از جمله ارکان فرهنگی فارسی‌زبانان است در دوره اسلامی، که بدون شناخت آن نمی‌توان پیکره ادبی، اجتماعی، سیاسی و به معنای گسترده کلمه نظام فرهنگی را در ایران، شبه‌قاره هندوستان و آسیای صغیر مجسم کرد؛ زیرا ته، غور و زیربنای دقیقترین مسائل فرهنگی — خاصه پسندهای عرفانی — در گوشه و کنار دُویره‌ها و خانقاههای خراسان بزرگ ریخته شده است. ولی برغم اهمیتی شگرف و نقشی خوش که این منطقه در تمدن و فرهنگ دیرینه داشته بوده، بسیاری از مسائل عرفانی، ادبی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی آن در حجاب گمنامی و ناشناختگی مانده است.

علّت اساسی این ناشناسیها و گمنامیها را باید در حمله دردمندانۀ ترکان و مغولان جستجو کرد؛ زیرا خراسان پیش از مغول است که بر اثر یورش و یغهای آنان و غزان در پرده ابهام و ناشناختگی مانده است همراه با علتهای دیگر.

تصوّف خراسان پیش از مغولان نیز از جمله همین ابهامات در تاریخ فرهنگ ماست با آن که چهره‌های درخشان عرفان خراسان — که یکسو و یکسان نگریستن، و آبادانی دل را درونمایۀ زندگی می‌دانستند — تا حدی آشکار و پیداست، ولی کم نیست نکاتی که در قاموس تحقیقاتی عرفان و تصوّف خراسان پیش از مغول عنوان نشده، و حتی از نظر محققان روزگار ما — که درخصوص عرفان و تصوّف خراسان قلم زده‌اند — به دور نمانده باشد. درخصوص این ناشناختگی نسبت به پاره‌ای از دقایق عرفان و تصوّف خراسان، سوای علّت تاریخی مذکور، باید نفوذ شدید و فراگیر شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی (م ۶۳۸ ه.ق) را در مراکز عرفانی سراسر جهان اسلام نادیده نگیریم؛ زیرا جدای از مخالفت گونه‌ای که نخست چند تن از مشایخ خراسان با آراء او کردند<sup>[۱]</sup> آثار او — اعم از

فصوص‌الحکم و الفتوحات‌المکیة و رساله‌های کوتاه او، مانند حلیة‌الابدال، حقیقة‌الحقایق، رساله‌الخلوة و غیره [۲] در بیشترین خاتقاهای خراسان، عراقین و شبه‌قاره هند به بحث و فحص برگرفته شد، و به غیر از ابن عربی‌شناسی، نوعی ابن عربی‌مآبی را نیز در میان خاتقاهیان ایران و شبه‌قاره ایجاد کرد. [۳] و این مسأله — ابن عربی‌مآبی — اسباب بی‌توجهی خاتقاهیان و سالکان را به آراء و میراث خاتقاهی خراسان فراهم آورد، و این بی‌توجهی هرچند که به صورت گسترده و واگیر نبود، و نیز هرچند که رایج تصوف خراسان از سوی مولانا جلال‌الدین بلخی و اصحاب او در آسیای صغیر، و از جانب مشایخ فارسی‌زبان شبه‌قاره هندوستان شمیده می‌شد — اما از موجهای خیزنده و موج خاتقاهای خراسان خبری و اثری مشهود نبود، و این خود در کم‌روایی و ناشناختگی ما نسبت به عرفان و تصوف خراسان مؤثر افتاده، و کارگر شده است.

به هرگونه، یکی از طریقه‌های استوار در تصوف خراسان، طریقتی است [۴] که می‌توان از آن به نام «طریقه حاتمیه» سخن گفت. این طریق به شیخ ابو عبد الرحمن حاتم بن عنوان بن یوسف بلخی متوفای (۲۳۷) ه. ق می‌رسد. [۵]

حاتم بلخی — که بنا بر داستانی مشهور، به حاتم اصم شهرت دارد — [۶] یکی از ارکان تصوف خراسان در اواخر سده دوم و اوائل سده سوم هجری بوده، و دقیقترین آراء عرفانی، مانند مرگهای سفید (ابیض) سیاه (اسود) سرخ (احمر) و سبز (اخضر) و غیره را — که بعدها در آثار ابن عربی و اصحاب او در پیرامون آنها فحص شدیدتری شده — عنوان کرده است. [۷] اقوال و آراء او را در نگاشته‌های عرفانی به تفصیل آورده‌اند. [۸] نیز سخنان و فواید مجالس او را در دوره‌های بعد از حیاتش به نام «الفوائد و الحکایات و الأخبار» جمع کرده‌اند، و هم پرسشهایش همراه با پاسخهای شقیق بلخی (م ۱۹۴ ه. ق) تحت عنوان «ثمانی مسائل» فراهم آمده است [۹] و این مسائل هشتگانه او — در میان خاتقاهیان از جمله رسائل دقیق عرفانی بشمار می‌رفته — در سده هشتم یا نهم توسط عارفی فارسی‌زبان، فارسی شده است. [۱۰]

باری، با آن که از حاتم بلخی، فرزندی به یادگار مانده بود به نام «خشنام» [۱۱] که گویا طریق پدر را می‌رفته است، و نیز مریدانی داشته، چونان استاد احمد خضرویه و استاد ابوعلی دقاق و حامد لُقاف [۱۲]، که بی‌تردید اسباب انتقال آراء و پسندهای عرفانی او به سالکان ادوار بعدی بوده‌اند، ولی در میان خاتقاهیان خراسان در سده پنجم و ششم کمتر به او پرداخته می‌شده، به طوری که در آثاری چونان اسرارالتوحید و امثال آن اصلاً و ابداً

به نام او اشارتی نشده است، تا آنکه که شیخ سعدالدین ابوالعلاء الحاتمى الجویى — سده پنجم و ششم هجرى — در عرصه عرفان و تصوّف خراسان عَلم شد و به دنبال او فرزندش، شیخ ضیاءالدین ابوبکر حاتمى البلخى الجویى به اوج قدرت و شهرتِ عرفانى خود در خراسان رسید، و طریقه خود را — چه به صورت نَسَبى و چه به هیأتِ حَسَبى — به حاتم بن عُنوان بلخى رسانید، طریقه‌ای که نگارنده این گفتار از آن به «حاتمیه» تعبیر می‌کند، و نیز برای نخستین بار به شناسانیدن آن می‌پردازد. [۱۳]



## منابع موجود و مفقود درباره حاتمیه

همچنان که در سطور مزبور، مذکور شد علت اصلی را در پاره‌ای از ناشناخته‌های ما از فرهنگ و ادب پارسی پیش از مغول، باید معلول هجوم وحشتناک چنگیزیان بشمار آریم، هرچند که عللی دیگر چون حمله‌های ترکان نیز فراموش ناشدنی است. تأملی بر عدم وجود و فقدان نسخه‌های کهن موجود در کتابخانه‌ها و مراکز علمی خراسان بزرگ زاده همین علل است، به طوری که علل مزبور — که به سوزانیدن صدها نسخه خطی انجامید — اسباب عدم گذر و انتقال مجموع فرهنگ خراسان پیش از مغول را به دانشیان پس از مغول فراهم آورد. بر اثر همین دقیقه است که ما از انبوه خانقاههای طوس، نیشابور، هرات و خوارزم، و از پاره‌ای از نگاشته‌های مشایخی چون عبدالملک دیلمی، تاج‌الدین اشنوی، نجم‌الدین کبری و غیرهم اطلاعی دقیق نداریم.<sup>[۱۴]</sup>

یکی از مهمترین دقیق عرفانی خراسان در سده ششم هجری، وجود اخلاف حاتم بلخی است در جوبین، که بر اثر هجوم ترکان و سپس مغولان، آثار فکری آنان از میان رفته، و حتی — تا آنجا که بنده استقصا کرده‌ام — نام و نشان آنان به دوره پس از مغول هم نرسیده، و متأخران از آراء و اقوال آنان بی‌خبر بوده‌اند، و معاصران نیز در هیچ جا، از آراء و پسندهای عرفانی و آثار آنان یاد نکرده‌اند.<sup>[۱۵]</sup> و این ناشناختگی و ناآگاهی به حدی است که گویا چنین مشایخی در عرفان و تصوف خراسان وجود نداشته‌اند.(!)

به هر حال، درباره حاتمیان، با توجه به علل تاریخی مزبور، و با فحص شدید، به کتابی برنخوردم که از آنان یاد شده باشد، ولی این فقدان نه بدان معنی است که هیچ نگاشته‌ای درباره آنان پرداخته نشده، بلکه به آن مفهوم است که از نگاشته‌هایی که در پیرامون آنان ساخته شده، جز یکی از آنها — که معاصران ما، مانند استاد مجتبی مینوی آن را مناقب حاتمی خوانده‌اند — از دیگر عنوانها تاکنون نسخه‌ای شناسانیده نشده و یا نگارنده این سطور از وجود آنها بی‌اطلاع است.

بارى، يگانه كتاپى كه به نام «مناقب» با هياقى آشفته و ناقص به روزگار ما رسیده، و وجود حاتمیه را در عرفان و تصوّف خراسان آشكار مى كند، اثرى است كه پس از اين آن را معرفى مى كنيم. در همين كتاب از آثار و نگاهشته هاى ياد شده كه مخصوص به ذكر مناقب و فضيلت و احوال و اقوال حاتمیان بوده است به اين قرار:

#### ۱. سواء السبيل

و امام صفى الدّين طوسى — كه يکى از شاگردان علم شيخ بوده — در فضيلت فرزندان و اهل بيت و احفاد و اولاد و اقارب و عشایر شيخ ما (يعنى ضياء الدّين ابوبکر حاتمى بلخى) كتاپى ساخته است و آن را سواء السبيل نام نهاده. / مناقب، باب سوم /

#### ۲. ترسلات نجم الدّين حسين

و از او (يعنى ابوبکر حاتمى) كرامات بسيار است در مقامات او، و در ترسلات خواجه امام نجم الدّين حسين رحمه الله عليه، اگر كسى خواهد، بطلبد. / همانجا، باب سوم /

#### ۳. كتب نور الدّين

و در كتب شيخ نور الدّين سكبارة<sup>[۱۶]</sup>، همه نامه ها (ى شيخ) — كه به بعضى خلفاء بنو عبّاس نوشته است — آورده اند. / همانجا، باب چهارم /

#### ۴. مقامات

گويا از نگاهشته هاى مریدان او بوده است، بنگريد به شماره ۲.

#### ۵. نگاهشته هاى خلفا و فرزندان

ظاهراً درباره شيخ ضياء الدّين حاتمى آثارى هم توسط فرزندان او تأليف شده است. چنانچه صاحب مناقب حاتمى در پايان كتابش مى نويسد: طالب حكايات مطوّل و رسائل شيخ و بيشتر كلمات ايشان... و احوال ايشان با رعايا و ملوك و فرزندان و مریدان و طايفه ايشان و اوراد و دعوات و وظيفات ايشان در كتب مطوّل ايشان و آنچه بعضى از خلفا و فرزندان ايشان جمع کرده اند به شرح و تفصيل بطلبند.

سواى عنوانهای مذکور، خود شیخ ضیاءالدین هم دارای آثاری کوتاه و بلند، به زبانهای فارسی و عربی بوده که در همین گفتار در مبحث مربوط به نگاشته‌ها و آثار شیخ حاتمى از آنها یاد خواهیم کرد.

## ۶. مناقب حاتمى

یگانه مأخذى که به ما رسیده و این شیخ بزرگوار و مشرب عرفانى او را از قُبَابِ گمنامى و ناشناختگی به در مى آورد، اثرى است که پس از درگذشت شیخ مذکور تألیف شده، و نگارنده بر مبنای همین کتاب، برای نخستین بار به معرفى این گوشه ناشناخته از تصوّف سده ششم خراسان اهتمام کرده است.

نام این کتاب، به صورتی که در بالا ذکر کردیم، ظاهراً از برساخته‌های فهرست نگاران و نسخه‌شناسان معاصر است<sup>[۱۷]</sup>، زیرا در هیچ جای از متن کتاب و نسخه — که دیباچه مؤلف را ندارد — چنین نامی دیده نمی‌شود.

مؤلف این کتاب را نیز نمی‌شناسیم و نام و نشان او را نه در متن کتاب می‌بینیم، و نه در منابع دیگر. به هر حال، مؤلف کتابش را در شش باب فراهم آورده است به این صورت: [باب اول — در احوال شیخ، ذکر خادمان و خاندان او]. این باب در نسخه موجود افتادگی دارد و نیز بسیار مشوّش است.

باب دوم — در بیان مقامات و کرامات و روایات و حکایات فضایل ذات و صفات شیخ ما.

باب سیم — در وظایف طاعات و اوراد و دعوات و اوقات و کلماتی که از ایشان روایت کرده‌اند.

باب چهارم — در کلمات منظوم و منثور شیخ، و مکتوباتی که به هر کس نوشته است. [باب پنجم — در ذکر احوال مریدان و خلفاء شیخ]. این باب نیز از آغاز بقدر دو صفحه افتادگی دارد.

باب ششم — در مرض و وصایا و وفات و دفن شیخ و کراماتی که پس از شیخ ظاهر شده، و خوابها که بعد از ایشان دیدند.

نسخه مورد بحث با هیأت مذکور، بدینسان ختم می‌شود: «حالا چند کلمه‌ای که درست بود... نوشته شد و خود را بدین وسیله به گوشه فتراک محبت این بزرگوار بسته باشد...»

رزقنا الله التَّقبیل بحسن سیره و الحشر معه محشره... الحمد لله رب العالمین... هذا الكتاب بتوفیق الملك الوهاب و اتمه فی الخامس من شهر ربیع الاول لسنة خمس و عشرين و سبعائه حامداً و مصلياً و هو الفقير محمد البنجهیری محدداً و البخاری مولداً تاب الله عليه و أوصله إليه».

همچنان که خواهیم گفت، چون شیخ ضیاء الدین حاتمی در سده ششم زیسته، و نویسنده این کتاب مرید مستقیم او بوده است، نمی توان تاریخ ۷۲۵ ه.ق را به حساب مؤلف گذارد. هرچند که ترقیمه مذکور به صراحت، کاتب بودن محض را هم در رقم مزبور نشان نمی دهد. به هر حال، همچنان که گفتیم، نویسنده مناقب حاتمی از مریدانی بوده که شیخ حاتمی را درک کرده بوده و کتابش را بر مبنای مشهوداتش، و به ندرت بر مبنای مسموعات خود — که از دیگر همخانقاهیان شنیده بوده — تدوین و تألیف کرده است. چنانکه در باب اول می نویسد: «و من (یعنی مؤلف) شیخ را در آن روز (آغاز ورود شیخ به جوین) یاد می دارم و در پیش باصره من است که بر اشتری شهبان نشسته بود در غایت بلندی».

و در باب دوم می نویسد: «اکنون حکایتی چند از خدمت شیخ ما که به چشم خود دیده بودم و از راویان عدل ثقه شنیده و صحیح شده و به تواتر رسیده درین کتاب آمد». براسق مناقب حاتمی در میان «مقامات»ها و «مناقب»های صوفیه از جمله موثقتترین آنهاست؛ زیرا مؤلف جز در مواردی که متأثر از هیبت و سلطه معنوی شیخ شده و اندکی خیال آمیز سخن گفته، در سرتاسر کتاب به نکاتی توجه داده است که با توجه به بینش محققانه و اصول عارفانه معتبراند و سخته.

لازم به تذکر است که با همه وسواس و دقت مؤلف در نقل مسموعاتش، آنچه از نظر او افتاده، مهمتر از به تواتر رسانیدن «حکایات و روایات» می نماید، و آن، درج سنوات و تاریخ واقعات و اتفاقات و رخدادهای مربوط است که مطلقاً مؤلف به آن عنایت نداشته، و در یک مورد هم که ذکری از سال فوت دختر شیخ — عایشه خاتون — می کند — اگر اشتباه کاتب نباشد — خطایی فاحش مرتکب شده است، به طوری که فوت او را چهار سال پس از فوت شیخ حاتمی و در (۶۸۲ ه.ق) می داند، و این غلط محض است و همچنان که در بخشهای دیگر این گفتار نشان خواهیم داد، یقیناً شیخ حاتمی، ایران عصر مغول را درک نکرده بوده و بدون تردید پیش از ۶۱۶ ه.ق درگذشته بوده، هرچند که مؤلف، این کتاب را سالها پس از ورود مغول به ایران، نوشته است. بنگرید به همین گفتار، پس از این.

مناقبِ حاتمى یکی از نگاشته‌های بازمانده بسیار مهم از سدهٔ هفتم هجرى است، زیرا تاکنون بجز این کتاب هیچ مأخذى و مصدرى به دست ما نیامده که سلسلهٔ عرفانى ناشناختهٔ حاتمیه و آراء و اقوالِ مشایخ و بزرگانِ آن را بنماید. این کتاب نه تنها ما را به وجود سلسلهٔ مذکور آشنا می‌کند بلکه مبلغی از اشعار و نامه‌ها و ملفوظاتِ یکی از مشایخِ پُرنفوذ و دیده‌ورِ سدهٔ ششم را نیز به ارمغان می‌آورد.

سواى اهمیتِ مزبور، مناقبِ حاتمى، نمونهٔ ارزنده‌ای از نثر خانقاهى سدهٔ ششم و هفتم هجرى است و از نظرگاهِ گونه‌های زبان فارسى هم قابل تأمل است؛ زیرا نگاشتهٔ مورد بحث علاوه بر فواید فوق‌الذکر، حاوی واژه‌ها و کاربردهای فعلی قابل توجهی است که خوانندهٔ ارجمند در حین نقلِ پاره‌هایی از متنِ مذکور در این گفتار با آنها آشنا خواهد شد. بعلاوه، مناقبِ حاتمى حاوی فوایدِ دیگر نیز هست، از آن جمله در این کتاب نکاتی پیرامونِ وجودِ خوارج در جوین آمده، و اشاراتی به جنگهای قهستان و «چریک» گرفتن به منظور آن جنگها دارد که در تاریخِ خراسان پیش از مغول حائز اهمیت می‌نماید. هم در کتابِ مذکور به برخی از مزاراتِ شهرستانه، هرات و دیگر مواضعِ خراسانِ بزرگ توجه شده که از نظرِ تحقیقاتِ رجالى حائز اهمیت است.

سواى دقایقِ مفید و ارزشمندِ مذکور، مناقبِ حاتمى گویای پسندهای عرفانى قرن ششم و هفتم هجرى است و پیوندهایی که در میانِ خانقاههای خراسان بوده، و هم تعلقِ خاطرى که وزیران و صدور عصرى به خانقاه و خانقاهیان داشته‌اند. نیز هم احتمال این کتاب بر اعلامِ جغرافیایی جوین، طوس، ماوراءالنهر، مرو، اصفهان، تبادکان و خوششان، آن را از دیدگاهِ تحقیقاتِ جغرافیای تاریخی خراسان و ایران درخورِ توجه و بررسی می‌دارد.

ذکرِ شواهد و یادکردِ مانده‌ها برای روشن شدن مواردِ مذکور، این مقال را از حدِّ متعارفِ آن به‌در می‌برد، پاره‌ای از شواهدِ آن را خوانندهٔ ارجمند در شرحِ حالِ شیخِ حاتمى و آثار و اقوالِ او، و نیز در سرانجامِ کار او در همین گفتار خواهد دید، ولی به جهتِ نمودنِ فوایدِ اجتماعى این کتاب، و هم به غرضِ حُسنِ ختامِ این بخش می‌افتد اگر به نقلِ یک حکایت از حکایاتِ کتابِ بیردازیم که گوشه‌ای از دردهای خراسانیان را نشان می‌دهد: «امام سعدالدین القاینی —رحمة الله علیه— روایت کرد که شیخ چون بارِ هفتم از ولایتِ حجاز به قومس رسید در آن ولایت قحط و تنگی [بود] و قطعاً راه‌گذاری را به زر هیچ نمى فروختند. راه‌گذریان به حضرت شیخ درآمدند و بنالیدند که چهارپایان را علوفه و ما را قوتی حاصل نمى‌گردد و همه ضعیف شدیم. شیخ فرمود که: امروز هم صبر کنید... شاید که

فردا خبرى حاصل گردد. ايشان گفتند: از كجا حاصل شود و خلق همه مضطر و عاجز و محتاج؟! شيخ فرمود كه فردا ضحوة النَّهار چندان گندم و جو آيد كه شما را تا به دامغان و بالاتر كفايت باشد به عهده من كه حاصل شود.

امام گويد: ايشان بازگشتند مترصد و مترقب قوت، تا ديگر روز نمازِ پيشين را مبلغ پانصد شتروار گندم و جو از مازندران به شهر سمنان رسيد. خلق تكبير گفتند و در دست و پاى شيخ افتادند و جمعيتها برگشاد».

## نقدِ حالِ حاتمی

در تمهید همین مقال گفتیم شیخ ضیاء الدین حاتمی از احفاد شیخ حاتم بن عنوان بلخی بوده، چنان که مؤلف مناقب نوشته است: «جدّ شیخ ما، حاتم الأصمّ البلخی — رحمه الله علیه — چهار بار کتابِ خدای تعالی را تفسیر کرده است و از هر چهار استخراج علوم کرده، و چهارده سال در بیابانها و کوهستانها با خواجه خضر — علیه الصّلاة والسّلام — مصاحب بوده و در ابتداء امر سی و سه سال با شقیق بلخی در سفر و حضر مصاحبت نموده و هفت سال در مقام قطب بوده... و استاد چهارصد مرد صاحب حقّ صاحب ولایت بوده از متقدّمان و مشایخ عرب و عجم. همچون استاد احمد خضرویه و ابوتراب نخشی و ابوحفص حدّاد و ابراهیم مارستانی و خیر نسّاج و ابوحامد لُقّاف و عبدالله عریان و ابومنصور عطار بغدادی و غیرهم». /مناقب، باب اوّل/

واژه جَدّ در روایت مذکور به معنای «پدرِ پدر» نیست بلکه به مفهوم بزرگ و سرِ خاندان است؛ زیرا اگر معنای معمول کلمه جَدّ را در اینجا معتبر بدانیم باید حاتم اصم را که به سال ۲۳۹ هـ. ق درگذشته است پدرِ پدرِ شیخ ضیاء الدین حاتمی — که در قرن پنجم و ششم زیسته است — منظور کنیم، و این مطابق با اسناد نمی تواند باشد؛ چرا که پدر شیخ حاتمی، معاصر با شیخ الاسلام جمال السنّة شیخ معین الدین محمد الحموی، پدر شیخ سعدالدین حموی (م ۶۵۰ هـ. ق) بوده<sup>[۱۸]</sup> و در سده پنجم و ششم می زیسته است. چنانکه مؤلف مناقب حاتمی می نویسد:

«روایت کرد شیخ جمال الدین ابواسحاق، که گفت: من از پدر خویش که در آن وقتی که شیخ سعدالدین ابوالعلاء الحاتمی در حیات بود، بزرگ عصر و پیشوای دهر بود و در علم و ورع نشانه اهل زمانه و ملجأ خویش و بیگانه و شیخ الاسلام جمال السنّة شیخ معین الدین محمد الحموی را — رحمه الله علیه — عادت بودی که هر یک ماه یک بار به زیارت شیخ ابوالعلاء آمدی و هم در روز به بحرآباد<sup>[۱۹]</sup> مراجعت کردی».

بنابراین احتمال دارد که در سده سوم یا چهارم از خاندانِ حاتمِ اَصمِ عده‌ای بلخ را ترک کرده و به جوبین آمده، و در جوبین به حیاتِ معنوی و فرهنگی خود ادامه داده باشند. چنانکه در سیاق عبدالغافر می‌بینیم که از محدثی ثقه — که در جوبین می‌زیسته — به نام ابوالفضل محمد بن محمد بن الحاتمى الجوبینی یاد شده که از ابی نُعیم الأزهری و ابی نُعیم البرزازی روایت می‌کرده است.<sup>[۲۰]</sup>

به هرگونه، در ایامی که شیخ معین‌الدین محمد الحموی از مجیرآباد به دیدار شیخ سعدالدین ابوالعلاء الحاتمى می‌آمده، شیخ ضیاء‌الدین ابوبکر الحاتمى چشم به جهان گشوده بوده و در گهواره قرار داشته است. به طوری که مؤلف مناقب<sup>[۲۱]</sup> به نقل از معین‌الدین محمد حمویه می‌نویسد که «هر بار که به نزدیک شیخ ابوالعلاء درآمدمی، گهواره شیخ ضیاء‌الدین ابوبکر در رواقی جنوبی نهاده بودی، چون او بگریستی گهواره او بخود حرکت کردی، بی آن که کسی بجنانیدی، و من بارها این معنی مشاهده کردم».

با توجه به روایت مذکور — و نیز با عنایت به دقایقی که پس ازین به آنها اشاره خواهیم کرد — باید که شیخ ضیاء‌الدین حاتمى در واپسین سالهای سده پنجم و یا نخستین سالهای سده ششم زاده شده باشد؛ زیرا در باب مربوط به احوال مریدان و خلیفگان او آمده است که «امام محقق، شیخ الطائفه استاد ابوالقاسم سمنانی متولد ۵۲۳ هـ. در سن چهارده سالگی به زمره مریدان شیخ پیوست».<sup>[۲۲]</sup> بنابراین شیخ در سالهای ۵۲۳ و ۵۳۷ هـ. از جمله مشایخ مشهور و زیانگرد بوده است.

نیز مؤلف مناقب در چند جای کتابش اشاره به نامه‌هایی دارد که شیخ به خلفای بنی عباس نوشته بوده است همچنان در جای دیگر می‌خوانیم که: «روایت کرد خواجه عزیز تفتازانی که باری با خدمت شیخ — رحمه الله علیه — از مشهد رضا می‌آمدم و قریب صد صوفی در خدمت شیخ بودند، چون به بحرآباد رسیدیم شیخ نزول فرمود بر کنار آبی، و طایفه ائمه و بعضی از آل حمویه به دیدن شیخ آمدند — رحمهم الله تعالی — و یکی بود در آنجا نام او ابوصالح عتیق، بیرون آمد و جهت شیخ سفره‌ای و نعمتی شگرف بیرون آورد و عزیزان تناول کردند و دیگر عزیزان هرکسی فتوحی آورده بودند و قرآن بخواندند و شیخ آن عزیزان را وداع کرد و شیخ سوار شد. من نزدیک شیخ بودم هم سوار، مرا پیش خواند و گفت: ای عبدالعزیز این دبه مسقط رأس و مولد امامی باشد از ائمه هدی، و زود باشد که در اینجا بنده‌ای از بندگان حق تعالی ظاهر گردد به علم و عمل آراسته، که دین محمد را بدو رونق و نضارتی دست دهد، و او یکی از رجال الغیب گردد و علامه عصری ان شاء الله



تعالی. من پرسیدم که: ای شیخ از کدام قبیله؟ شیخ فرمود — رحمه الله علیه — که از آلِ حمویه — حماهم الله تعالی —، آنگاه شیخ براند تا به خسر و شیر، و شب آنجا اقامت کرد در خانقاهی که به ابوالمظفر منتسب بود و شیخ را به ولایت در آنجا مدخلی بود». [۲۳] و می‌دانیم که شیخ سعدالدین حمویه در شب سه‌شنبه ۲۳ ذیحجه از سال ۵۸۶ زاده شده است. [۲۴]

و در جایی دیگر، بنا بر روایتی، شیخ ضیاءالدین حاتمى معاصر با شیخ نجم‌الدین کبرى خیوقى (۵۴۰-۶۱۸ ه.ق) بوده و نجم کبرى، حاتمى را در طریقت سخت بزرگ می‌دانسته به این قرار: «ابوالعلاء رشید خُدشاهی از محله شیخ بود: سر دوان — و او مردى اُمى بود، گفت: بارى به خوارزم رسیدم، شیخ نجم‌الدین ابوالجَناب کبرای خیوقى — رحمه الله علیه — در محفلى بود، من درآمدم و سلام گفتم، جواب داد و به من زیادت التفاقى نفرمود، آنگاه پرسید که از کجایی؟ گفتم: از خراسان. گفت از کدام ولایت؟ گفتم: از ولایت جوین. گفت: شیخ ضیاءالدین ابوبکر بن ابی‌العلاء را شناسی؟ گفتم: از شهر ویم و از محله اویم و از مریدان او، و در شباروزی پنج وقت به متابعت او نماز گزارم. شیخ نجم‌الدین — رحمه الله علیه — برخاست و مرا در کنار گرفت و بوسه‌ها بر روی و موی من داد و ده نوبت بیشتر گفت که: خوش و خُنک وجود تو که تو هر وقت که خواهی ضیاءالدین را ببینی، که امروز خدای را — تبارک و تعالی — بر پُشت زمین و در زیر کبودی آسمان همچون او صدیق نیست. خُنک زمینی که زمین اوست و خوش مقامی که مقام اوست و خوشا جماعتی که به شرف ملاحظه و دیدار او مستعداند».

و می‌دانیم که شیخ نجم‌الدین کبرى، پس از سیرِ انفس، که سیرِ آفاق را نیز به همراه داشت، در حدود ۵۷۵ ه. به غرض ارشاد مردم به خوارزم آمد و تا روز شهادتش در آنجا ماند. [۲۵]

سواى نصوص مذکور، در مناقبِ حاتمى، آنچه که مربوط به احوال، آثار و اقوالِ شیخ ضیاءالدین حاتمى می‌شود، هیچگونه اثری از ویرانیه‌ها و نابسامانیهای عصرِ مغول دیده نمی‌شود، و آنچه که در باب دوم کتاب آمده که یکی از مریدان به نام شیخ خواجگی دلفندی، خضر (ع) را در پای منبر شیخ حاتمى به هیأتی می‌بیند «مانند مغولان خطایی، بالایی تا به سر منبر، کلاهی بزرگ مغولی با پر و موی بر سر نهاده و دشنه‌ای در دست و...» ناظر بر تصویری است که مرید نامبرده عصرِ مغول را درک کرده بوده، و آنچه در زمان حیات شیخ، او را اتفاق افتاده، به صورت محسوس مغولانه آن، پس از درگذشت شیخ عنوان کرده و هیچ پیوندی با روزگار شیخ حاتمى ندارد.

و نیز آنچه در مناقب درخصوصِ ترکان و مغول آمده و گاهگاهی از آنان با تعبیر «آب‌گردیان» یاد شده که گویا در فترتی جوین را و از جمله کتابهای شیخ حاتمی را غارت کرده‌اند، ظاهراً مراد مؤلف ترکان و غزائی بوده‌اند که در نواحی ماوراءالنهر و ترکستان پیش از هجوم مغول — یعنی قبل از ۶۱۶ هـ. — به اسارت آورده شده بودند.<sup>[۲۶]</sup>

نیز هم آنچه که صاحب مناقب در دو جای اشارت به جنگ قهستان می‌کند و به مسأله فراهم آوردن «چریک» از میان جوینیان توجه می‌دهد، و در یکجا از تاریخ ۶۸۲ هـ. سخن به میان می‌آورد — بنگرید به پس ازین — بدون تردید خطایی است که مؤلف یا کاتب مرتکب شده‌اند، زیرا اشارت عدیده این کتاب می‌نمایاند که نه شیخ و نه دختر عارف و مشهور او — یعنی عایشه خاتون — (بنگرید به پس ازین) هرگز جنگهای هولاکو را با اسماعیلیه درک نکرده‌اند، بلکه این واقعه بنا بر تصریح ابن اثیر می‌بایست پس از سال ۵۲۰ هـ. بوده باشد، و یا بنا بر گفتار یاقوت ساها پس از ۵۳۰ هـ.، که اسماعیلیان به قهستان راه یافتند<sup>[۲۷]</sup> روی داده است.

علاوه بر نکات فوق — که حدود روزگار و زمان حیات شیخ حاتمی جوینی را محقق می‌دارد — روایتی در مناقب هست که برادرزاده و داماد حاتمی همراه با دو نفر از میدان ثقه و معتبر او عنوان کرده‌اند به این‌گونه:

«امام اعظم سالار القافلتین موفق‌الدین سالار حسن الحاجی و امام جمال‌الدین الشرحسی و خواجه امام استاد ابوالقاسم سترخانه‌ای — رحمه‌الله علیهم — روایت کردند مرا که: ما هر سه با جماعتی صوفیان و درویشان صاحب وقت در حضرت شیخ نشسته بودیم در متعبد درویشان، که ناگاه دو موسیجه بر بام ایوان صفه تابستانی متعبد برآمدند و بهم برآویختند و هر دو پاره‌ای بهم برکوفتند و همدیگر را خسته کردند. شیخ چون آن بدید اندک تغییری در رنگ او پیدا شد، آنگاه روی به ما کرد و گفت: تتر آمد تتر آمد. و ما معنی این سخن فهم نکردیم، و لکن دانستیم که سخن شیخ از حکمتی خالی نباشد. آن را در باطن گرفتیم تا بعد از وفات شیخ کافر به دنیا درآمد و خلافت و سلطنت بر ترکان بنو چنکیسخان قرار گرفت. روزی بلغاعی<sup>۱</sup> و تشویشی برآمد و ما در متعبد درویشان مانده بودیم، ناگاه به همان وقت روز، به همان بام و آن صفه تابستانی دو مغول آب‌گذری سر برکردند و لختی با هم برآویختند و باز از آنجا فراتر شدند، و ما را سخن شیخ محقق شد.»

۱. بلغاع، بلغاق، بلغاک: فتنه، آشوب و غوغا.

این روایت، چه صحّت داشته باشد و چه به جهت بزرگ نمودن شیخ حاتمى پس از فوت او، به حیث کرامتى برساخته شده باشد، مؤید این نکته است که شیخ ضیاءالدین حاتمى پیش از حمله مغول — یعنی قبل از ۶۱۶هـ. — درگذشته و اگر سخن خواجه عبدالقادر حسینی را که در باب ششم مناقب آمده و مبنی بر نود و چهار سال عمر شیخ حاتمى است بپذیریم، و نیز عبارت «همان بام و همان صفّه تابستانی، و همان متعبد» (یعنی آبادانى همان خانقاه) را در روایت مذکور به تأمل بگیریم، می‌توانیم حدود سال فوت حاتمى را سالهای ۵۹۰ تا ۶۱۰هـ. فرض کنیم، و چون نامبرده هنگام وفات، نود و چهارساله بوده، می‌بایست در اواخر سده پنجم یا اوایل سده ششم زاده شده باشد، هرچند که اگر تولد حاتمى در واپسین دهه قرن پنجم یا نخستین دهه سده ششم فرض شود تاریخی که در خصوص ارادت ابوالقاسم سمنانى — یعنی ۵۲۳هـ. —<sup>[۲۸]</sup> در مناقب آمده و ما در گذشته به آن توجه دادیم مورد تردید قرار می‌گیرد، مگر آن که بپذیریم که ضیاءالدین حاتمى در سنین جوانی به مقام شیخی رسیده بوده است.